

بررسی نظام‌مندی فقهی مبتنی بر نظریه خطابات قانونی

دریافت: ۹۷/۷/۴

تأیید: ۹۸/۷/۱۵

علی خلف‌خانی*

و محمدعلی راغبی**

چکیده

فقه، دانشی روشمند برای استنباط احکام شرعی مکلف برای حیات اجتماعی وی است. تأثیرگذاری دانش فقه بر حیات اجتماعی، ذیل دو دیدگاه فقهی - اصولی قابل بررسی است. دیدگاه اول منسوب به مشهور اصولیون و معروف به نظریه انحلالی بودن خطابات شارع است. مطابق این نظریه، خطابات شخصی و عمومی شارع، منحل به تعداد افراد مکلفان شده و به همان تعداد، تکلیف بر هر کدام منجز می‌شود. به نظر می‌آید این اندیشه در ناحیه حکم‌شناسی و موضوع‌شناسی منجر به فقه فردی می‌شود. در مقابل، نظریه خطابات قانونی امام خمینی 1 قرار دارد. مطابق این دیدگاه، خطابات عمومی شارع، قابل انحلال به خطابات شخصیه به تعداد مکلفان نیست، بلکه خطاب به عمومیت خود باقی است و چیزی که دارای کثرت و تعدد واقعی است، متعلق خطاب شرعی است. این نظریه نتایج متعددی به همراه دارد از جمله از بین رفتن رابطه عبد و مولا در موضوعات اجتماعی و تأمین مصالح بندگان، مطابق مقتضیات زمان و مکان، معطوف بودن اراده مولوی شارع در خطابات به اراده جعل قانون نه بعث، شرط نبودن اخذ قید قدرت و محل ابتلا بودن همه اطراف علم اجمالی در تنجیز تکلیف. نگارندگان، ضمن مطالعه توصیفی - تحلیلی معتقدند نظریه خطابات قانونی، ظرفیتی را در حوزه فقه حکومتی و اجتماعی فراهم می‌کند که می‌توان از تکلیف و مکلف اجتماعی گفت.

واژگان کلیدی

فقه فردی، نظام‌مندی فقهی، خطابات قانونی، خطابات انحلالی، امام خمینی 1

* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم: khalafkhani110@gmail.com

** دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی دانشگاه قم: mr.raghi@gmail.com

مقدمه

در طول تاریخ فقه شیعه تا قرن پنجم هجری، همواره یک نگاه منفی به اجتهاد وجود داشته است که هرگونه سعی در اجتهاد را مساوق با ورود رأی شخصی به حوزه دین و شریعت می‌انگاشته است. مسأله اجتهاد در دین، قرن‌ها عمده‌ترین دلیل نزاع بین اهل حدیث و اهل رأی بوده است (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۲۱۵-۲۰۹). جریان اهل حدیث معتقد بود هر حکمی که در حوزه‌های فردی و اجتماعی محتاج به آن هستیم، در نصوص شرعی وجود دارد (پاکتچی، ۱۳۷۵، ش ۴، ص ۱۷). بنابراین، استناد به غیر نصوص شرعی در کشف احکام، رأی به نقصان دین و مخالفت با تعالیم صادقین ۸ محسوب می‌شد. این گروه با تکیه بر ظواهر نصوص، از هرگونه برخورد استنباطی با منابع فقه پرهیز داشته‌اند. در مقابل، جریان اجتهاد به رأی - البته نه به معنای شایعی که امروزه از اجتهاد اراده می‌شود - یا روی‌کرد درایی و عقلی به فقه، معتقد بود علاوه بر نص شرعی، باید درایت و تفکر عقلانی را نیز در کشف مسائل فقهی دخیل دانست. بنابراین، «به‌کارگیری هر نوع روش برون‌متنی» - که می‌توانست تنوع بسیاری پیدا کند - در حوزه اجتهاد به رأی می‌گنجید. به لحاظ تاریخی می‌توان ریشه‌های این سخن را به عقاید «اصحاب رأیت» در فقه اهل سنت ارجاع داد که در اواخر سده نخست هجری، به عنوان تحول‌گرایانی در مقابل عالمان سنت‌گرا شناخته شدند (پاکتچی، ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۶۰۰). این روی‌کرد درایی به نصوص، در عالم تشیع به‌شدت مورد نقد جریان غالب حدیث‌گرا و متکلمان شیعه بود. جریان متکلمان شیعه هم‌چون «شیخ مفید» و «سید مرتضی»، از یک طرف مخالف حجیت خبر واحد بودند که مرکزیت تفکر حدیث‌گرایی را تشکیل می‌داد و از طرف دیگر، به‌شدت مخالف به‌کارگیری درایت و رأی شخصی در استنباط احکام شرع بودند (پاکتچی، ۱۳۸۰، ج ۱۰، ص ۱۶۷). روی‌کرد متکلمان در قبال حدیث، متکی بر «سمع» از معصوم و یا «اخبار متواتر» بوده است. می‌توان از «شیخ طوسی» (۴۰۸-۳۸۵ق) به عنوان اولین فقیهی نام برد که به نوعی میان حدیث‌گرایی و رأی‌گرایی جمع کرده و به سوی اجتهاد مصطلح و در معنای

صحيح قدم گذاشته است. روش فقهي «شيخ طوسي»، در واقع بسط روش فقهي عالمان پيشين از ارجاع مستقيم به متون شرعي، به كشف روشمند احكام است. اين امر، از طريق بسط ادله احكام به اجماع طايفه و حجت دانستن خبر واحد صورت گرفت. اين روش، جمعي است بين روش عقلي متكلمان شيعة و روش نقلی محدثين شيعي. در خلال اين جمع، روشی متولد می شود که اقتضای درک حداکثري و معقول از متون شرعي را دارد. البته اين تحول با پشتوانه ای که در علم اصول ترتيب داده می شد، مستحکم می گشت. تأليف کتاب «عدة الاصول» تلاشی در بسط اصولی اين روش است. در واقع در علم اصول، شاهد بسط منابع احكام، علاوه بر کتاب و سنت، به «اجماع طايفه» هستيم.

«شيخ طوسي» در حرکتی بی سابقه در محافل کلامي اماميه، حجيت خبر واحد را، حتی در صورت مجرد از فرائن خارجي پذيرا گشت و به عنوان گامي به پيش، به بررسی شروط صحت حديث و شرح و بسط شیوه های برخورد با «اختلاف الحديث» پرداخت (همان، ص ۱۶۸). کتاب «تهذيب الاحكام» و «الاستبصار شيخ»، مهم ترین مجاميع معتبری است که از عصر تأليف تا کنون نزد فقهای مذهب جعفري، مدار استنباط احكام شرعي بوده است (گرجي، ۱۴۲۱ق، ص ۱۸۵) که بدون شک تلاشی عملي در جهت روش استناد به اخبار آحاد و تمسک به اجماع طايفه است. بی تردید، با وارد شدن اخبار آحاد در شمار ادله معتبر فقهي، حضور احاديث و روايات در فقه او پررنگ شده و بخش وسيعی از احكام را دربرگرفت. شيخ، علاوه بر اثبات حجيت خبر آحاد، حتی در مواردی که روايت از طريق ساير فرق شيعي نقل شده باشد، با چهار شرط، بر وجوب عمل بر طبق روايت مذکور استدلال کرد (طوسي، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۵۰):

۱. اگر وثاقت و اعتمادی نسبت به راوی وجود داشته باشد؛ به اين که در صداقت و علم وی شکی وجود نداشته باشد.

۲. در نقل خودش متحرج و به دور از خطا باشد. در «لسان العرب» آمده است: «متحرجٌ أي: الكافُّ عن الإثم» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۳۳).

۳. روایت دیگری از ثقات و اجلای امامی برخلاف آن وارد نشده باشد.

۴. در سیره علمای دین، عمل به خلاف آن مشاهده نشده باشد.

از طرف دیگر، شیخ قبول «اجماع طایفه» در اثبات استنباطات فقهی را مدیون «سید مرتضی» (۳۵۵-۴۳۶ق) است که در «الذریعة» و «الانتصار» به بسط آن پرداخته است (سید مرتضی، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۶۳۶، همو، ۱۴۱۵ق، ص ۷۹). شیخ در «کتاب عده» از دانشمندان شیعه، تنها دو تن از استادان خود را نام می‌برد: یکی «شیخ مفید» و دیگری «سید مرتضی». او از این دو تن با تجلیل تمام یاد می‌کند و به تحقیق می‌توان گفت که بیش از هر دانشمند دیگر؛ اعم از شیعه یا سنی، تحت تأثیر افکار و آرای «سید مرتضی» بوده است (گرچی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۹۱).

مطابق آنچه گفته شد، اجتهاد نه در معنای رأی، بلکه در معنایی که «شیخ طوسی» و فقهای بعد از ایشان اراده کرده‌اند، فرآیندی است که در آن فقیه با تمسک به منابع اربعه فقهی، به استنباط احکام شرعی می‌پردازد. در این فرآیند، آنچه به صورت پیشینی در نظر گرفته شده است، این مدعاست که:

برای هر واقعه‌ای و فعلی حکمی شرعی، مستند به شرع وجود دارد، اما ممکن است این حکم در نصوص شرعی بیان به عنوانه ذکر نشده است. بلکه آنچه در نص است، بیان قواعد کلی در مواجهه با افعال است و کار فقیه کشف فروع احکام و احکام افعال مکلفین با تمسک به قواعد کلی است (فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۲۶۴).

در واقع در این فرآیند، اجتهاد دائرمدار «کشف» حکم شرعی، ناظر به افراد مکلفین است.

به نظر می‌رسد به‌رغم روشمندی دانش فقه که در دانش اصول فقه طرح‌ریزی شده است، فقه و جبهی فردگرا و جزءنگر پیدا کرده است که می‌تواند به دلایل اجتماعی و دوری از ساحت حکومت و به دلایل ماهوی (درون‌دانشی) مربوط باشد. آنچه در مقاله حاضر مورد اهتمام نویسندگان است، تبیین چگونگی تأثیر دلیل دوم در ایجاد فقه فردی است. در مقابل، نظریه خطابات قانونی ظرفیت لازم برای طرح نظام‌مندی فقهی در

حوزه احکام و موضوعات را داراست. در ادامه با تحلیلی درجه دوم به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.

تعریف و ماهیت حکم

حکم شرعی، نوعی قرارداد و قانون‌گذاری از سوی خداوند برای تنظیم زندگی و حیات بشر است و اصطلاحات مرتبط با حکم و تشریح - بلکه مجموعه خطابات شرعی - کاشف از حکم است (صدر، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص ۶۳). به عبارت دیگر، احکام توسط خطابات ابراز و کشف می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۴۲۵) و رابطه این دو از نوع دال و مدلول می‌باشد. خطاب، دال بر حکم (مدلول) است. احکام دارای ماهیت «کلی» هستند که بر «عناوین کلیه» شرعی یا عرفی منطبق می‌گردند. همان‌گونه که کلی در خارج دارای مصادیق است، عناوین کلی نیز در مقام تحقق، دارای افراد و مصادیق خارجی می‌باشند که «حکم کلی» بر آنها منطبق می‌گردد. در این نگاه، احکام کلی «تغییرناپذیر» هستند و آنچه دست‌خوش تحوّل می‌گردد و احوال روزگار و اقتضانات تاریخی موجب تغییر آن می‌شود، تنها مصادیق خارجی است (همان، ص ۷۰). برخی از موضوعات، سابقه‌ای در سنت فقهی ندارند، ولی در عین حال، به علت ابتلای مکلفان به آنها لازم است حکم شرعی در خصوص آنها بیان شود. به چنین موضوعاتی، «موضوعات مستحدثه» می‌گویند.

فقیه، مسائل مستحدثه را در قالب عناوین و موضوعات کلی فقهی شناسایی کند، سپس حکم آنها را در خلال منصوصات، یا عمومات و اطلاقات جست‌وجو کرده و در صورت نیافتن حکم آن در ادله اجتهادی، حکم آنها را از طریق اصول عملیه (ادله فقاهتی) بیان کند. به عبارت دیگر، فقیه در این مرحله تلاش می‌کند که مسائل و پدیده‌های نوظهور و جدید را ذیل یکی از موضوعات منصوص در کتاب و سنت قرار دهد و از طریق اندراج و تطبیق موضوعات مستحدثه در عناوین خطابات، حکم آن را استنباط کند و هرگاه چنین امری میسر نشد، با اصول عملیه در مقام عمل، رفع حیرت کند. حال سؤال این است که هر حکم یا خطابی چگونه بر موضوع خود حمل می‌شود؟

انحلال یا عدم انحلال حکم در مقام تطابق با موضوع

از نظر مشهور اصولیون، قضایای شرعیه از نوع قضایای محصوره حقیقیه هستند (بجنوردی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۱۸۰). از این دیدگاه به نظریه انحلال خطابات شرعی یاد می‌شود. مطابق این دیدگاه، خطاب شرعی متکفل بیان حکم شرعی برای فرد یا افراد معین است. ویژگی این نوع خطاب، وضوح و روشن بودن آن از جهت مخاطب و نیز دخالت عنصر قدرت و علم بر فعل یا ترک است. در این نوع خطابات، قدرت شرط فعلیت تکلیف است و تحقق حکم، مشروط به شرایط عمومی تکلیف است. «مرحوم نائینی» معتقد است، فعلیت احکام به فعلیت موضوع آن در خارج بستگی دارد؛ در غیر این صورت، در همان مرحله انشا و تشریح باقی می‌ماند (نائینی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۴۵). به عبارت دیگر، جعل و انشا یکی است و ممکن است خطاب نیز واحد باشد، ولی مجعول و منشای متعدد است. نائینی و مشهور متأخرین معتقدند که انحلال حکم، انحلال شرعی است (همان).

اساساً نظریه خطابات شخصی، دست به گونه‌ای انتزاع در دامنه حکم‌شناسی می‌زند که در آن، طبیعت منتزعه را آینه افراد می‌داند. بنابراین، حکم بر طبیعت نیز حکم بر افراد آن خواهد بود. در این صورت، لاجرم حکم به خطاب‌های شخصی و تکلیف نیز به تعداد مکلفین منحل می‌شود. انحلال در خطاب شخصی، انحلال واقعی و حقیقی است، نه انحلال حکمی؛ یعنی خطاب منحل متکثر می‌شود به تعداد مکلفین. در مقابل این نظریه، دیدگاه قانونی بودن خطابات قرار دارد که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

اشکالات وارده بر نظریه انحلال

این دیدگاه با چهار اشکال عمده مواجه است:

۱. انحلال خطاب منجر به انحلال تکلیف می‌شود. به این معنا که تکالیفی مستقل و ناظر به تک تک افراد از ناحیه شارع جعل و لحاظ شده است و هر شخص، مکلف به انجام تکلیف مربوط به خود است. به همین سبب، حکم دائرمدار مصلحت شخصی به مکلف است، نه مصلحت عامه. ممکن است کسی بگوید، این امری مسلم است و همه اصولیون بالاتفاق از جمله امام خمینی قائل به آن هستند. در جواب باید گفت اشکال

در صورتی درست است که همه خطابات شارع، خطابات شخصیه باشند، اما بسیاری از خطابات شارع، خطابات عام و کلی هستند که قائلین به انحلال، در این خطابات نیز قائل به انحلال هستند. یعنی حتی خطابات عمومی شارع نیز منحل و سپس در حق هر شخصی، به صورت مستقل منجز می‌شوند. این در حالی است که تحقق یک نظام فقهی، نیازمند ارتباط و عمومیت یک خطاب در توجه به مکلفان و تحقق تکلیف عمومی و اجتماعی است.

۲. انحلال خطاب، موجب مکلف قلمدادکردن فرد در قبال خطاب عام و تکلیف ناشی از آن است و لازمه آن این است که هر فرد، شرایط عامه تکلیف را داشته باشد. درحالی‌که بسیاری از مسائل اجتماعی، در صورتی قابل تحقق است که یک تکلیف، بر عهده کلّ بما هو کلّ باشد. به عبارت بهتر، غرض از اراده شرعی در خطابات شخصی انحلالی، برانگیختن فرد به سوی فعل یا ترک فعل است (فرهادیان، ۱۳۹۶، ش ۷۴، ص ۸۵)، نه انگیزش جامعه در قالب دعوت به ایجاد یک تکلیف جمعی.

۳. غایت دیدگاه انحلال خطاب، معذرت و تأمین از عقوبت مولاست، نه تأمین مصالح. غایت دستگاه استنباطی رایج، کشف و انجام تکالیف معلوم بالاجمال و منجز در حد تأمین از عقوبت مولا است و عملاً نیز استنباطات فقهی در همین سطح، آن هم ناظر به اعمال فرد اتفاق می‌افتد. «معذرت» و «منجزیت» مهم‌ترین ارکان استنباط فقهی هستند. بر این اساس، اگر اماره و دلیل ظنی معتبر مطابق با واقع بود، تکلیف بر مکلف منجز شده و مخالفت با آن، مستلزم استحقاق عذاب است و اگر مخالف واقع بود، مکلف در پیروی از حجت معذور بوده است و استحقاق عقاب ندارد (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۴۴۵). در روابط عبد و مولا، قوام قانون به مولاست و طغیان و تجری از امر وی موجب ظلم به مولاست. «مرحوم آخوند خراسانی» در «کفایة الاصول» در باب تجری می‌فرماید: «لشهادة الوجدان بصحة مؤاخذته، و ذمه علی تجریه، و هتکه لحرمة مولا و خروجه عن رسوم عبوديته» (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۵۹)؛ یعنی ملاک حفظ شأن مولویت مولا و عدم تخلف از وی است.

از طرف دیگر، احکام بدون ضابطه نیستند، بلکه بر پایه مصالح و مفاسد معین و

واقعی تشریح می‌شوند؛ یعنی در حقیقت آنچه مصلحت واقعی دارد، خداوند به همان امر می‌کند و آنچه مفسد دارد، از آن نهی می‌کند. اینان برای ادعای خود به اجماع و دلیل عقلی و نقلی تمسک نموده و می‌گویند: اولاً اجماع داریم که احکام باید مستند به مصالح و مفاسد معین باشند. ثانیاً مستند نبودن احکام شرعی به مصالح و مفاسد موجود در متعلق آن‌ها لغو است و لغو نسبت به خداوند متعال محال است (ساعدی، بی‌تا، ش ۲۶، ص ۱۱۲). ثالثاً روایات متواتر معنوی از پیامبر اسلام ﷺ در این زمینه وارد شده است (ابن ادریس، ۴۱۰ اق، ج ۲، ص ۲۲۸).

هدف از تشریح احکام نیز این بوده است که مکلفان مصالح آن ملاکات را تحصیل نمایند، لذا احکام به تبع ملاکات، پدید آمده و دسته‌بندی می‌شوند. شارع در هدایت و دعوت مکلفین به این ملاکات، به دو گونه عمل کرده است: اول این‌که از ملاک افعال، به واسطه اوامر ارشادی اخبار کند. دوم این است که - علاوه بر نوعی اخبار به آن ملاکات - داعی برای تحصیل آن ملاکات، از طریق اوامر مولوی ایجاد نماید. بر این اساس، طبق این روی‌کرد، «حکم» از «ملاک» آغاز می‌شود؛ یعنی صدور اوامر و نواهی برای تحصیل ملاکات بود و اعمال مولویت شارع صرفاً «طریقت» داشت، ولی به تدریج خود این اعمال مولویت «موضوعیت» پیدا کرده و تمام دامنه استنباط را فرا می‌گیرد. در استنباط سعی می‌شود به معذر و منجز برسیم؛ یعنی فقه از «ملاکات» شروع شد و به فقه تأمین از عقوبت افراد رسید (میرباقری، ۱۳۹۵). به نظر می‌رسد این کار، به رغم این‌که یک سطحی از تفاهم اولیه شارع با مخاطب را شامل می‌شود، اما عملاً دستگاه استنباطی را به حداقل ظرفیت تحقق ملاکات احکام کاهش می‌دهد.

۴. انحلال موضوعات خارجی، موضوعاتی هستند قابل تجزیه به اجزا. بنابراین، می‌توان نسبت به هر جزء، حکمی را بار کرد و سپس مجموع را مورد تأیید شارع دانست. این نظر، مبتنی بر نگاه «اصالت ذات»ی به اشیا و موضوعات خارجی است. در این نگاه، ماهیت اشیا به واسطه مقومات داخلی و اجزای مفهومی آن - که همان ذاتیات یک شیء است - شناخته می‌شود. به طور مثال، انسان عبارت است از «حیوان ناطق». در این تعریف، حیوان جنس و ناطق بودن فصل او نسبت به سایر موجودات زنده است. در

واقع مفهوم عام (جنس) و مفهوم ممیز این شیء (فصل)، اجزای مفهومی حد تام - که جامع‌ترین و کامل‌ترین تعریف است - می‌باشند. بنابراین، اگر بتوان شیء را به حد تام آن تعریف کرد، به تبع، آن شیء نیز شناخته شده است. بر این اساس، «مناسبات»، «روابط» و «جایگاه» شیء در تعریف و هویت شیء و به تبع در احکام آن هیچ دخلتی ندارند. در این دستگاه منطقی، ربط و نسبت‌ها، جهت و هماهنگی اجزا در شناخت آن نادیده گرفته می‌شود و کل در سایه تجزیه آن به اجزایش قابل شناخت می‌گردد. بنابراین، این‌که شیء در ربط با چه عناصر دیگری باشد یا در چه جایگاهی افکنده شود، در شناخت ماهوی آن تفاوتی نخواهد کرد.

با توجه به مطالب فوق، می‌توان گفت فقه رایج که اساساً مبتنی بر منطق انحلال است، هم در ناحیه شناخت حکم و هم در ناحیه شناخت موضوعات خارجی، جزءنگر و ذاتی است و اشکالات عمده و اساسی بر آن وارد است. این نوع تفسیر از خطابات عام و کلی شارع، نافی فقهی است که ناظر به نظامی به هم پیوسته از احکام، موضوعات و مکلفان باشد. به نظر می‌رسد، دقت در ارکان نظریه خطابات قانونی که در ادامه به آن اشاره می‌شود، امکان نظری برای سخن گفتن از فقه نظام و حکومتی را فراهم می‌آورد.

دیدگاه خطابات قانونی

امام خمینی 1 ضمن رد نظریه انحلالی بودن خطابات شارع، دیدگاه نوینی را در تحلیل ماهیت حکم شرعی ارائه نموده است که به نظریه «خطابات قانونی» شهرت یافته است. خطابات قانونی، در واقع نظریه‌ای تکامل‌یافته در باره ماهیت حکم شرعی است (درایتی و شاکری، ۱۳۹۸، ش ۲، ص ۱۵).

از نظر امام خمینی 1 خطابات دو گونه‌اند: دسته اول، خطابات شخصی هستند که به افراد تعلق می‌گیرند؛ به نحوی که فقط و فقط خود او مکلف خطاب شارع است (امام خمینی، ۴۲۲ق، ص ۱۴۹). در این خطابات، همه اصولیون اتفاق نظر دارند که مکلف باید دارای شرایط عامه تکلیف باشد تا تکلیف در حق او منجز گردد. لذا عجز یا جهل مکلف، مانع آن است که شارع انجام یا ترک فعلی را از مکلف بخواهد (امام خمینی،

بی تا، ص ۲۸۰). همچنین موضوع تکلیف باید قابلیت اتیان داشته باشد، لذا اگر خارج از دسترس مخاطب باشد، تکلیف به آن قبیح است (امام خمینی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۴۴۸ و همو، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۳۱۶).

دسته دوم که غالب خطابات شارع مقدس را تشکیل می‌دهد، خطابات کلی و با عناوین عام هستند که ایشان از آن، به خطابات قانونی یاد می‌کند. این دسته از خطابات، متوجه عموم مکلفین است؛ به نحوی که خطاب واحد بوده، اما مکلف آن جمع کثیری هستند؛ مانند خطباتی که در آنها از عنوان «یا ایها الذین آمنوا» یا «یا ایها الناس» استفاده شده است (امام خمینی، ۱۴۲۲ق، ص ۱۵۰). نظریه خطاب قانونی بر آن است که حکم بر طبیعت است و طبیعت از آن لحاظ که طبیعت است، نه از جهت ذات و نه از جهت وضع و نه از جهت کشف و حکایت، دلالت بر افراد ندارد. موضوع خطاب، ذات طبیعت، بدون لحاظ وحدت و کثرت، لحاظ می‌شود و دلالت بر افراد کثیر از امر دیگری چون لفظ «کل» ثابت می‌شود (مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۳۲۲). به تعبیر دیگر، خطاب عمومی خطاب واحد برای همگان است و به اعتبار وحدتش حجت برای همگان است و در قالب خطاب واحد، عموم مکلفین از گذشته تا آینده را فرا می‌خواند.

ایشان در اثبات قانونی بودن خطاب، به دو دلیل استناد کرده‌اند: ۱. بالوجدان؛ هر انسانی حکم می‌کند که برای دعوت جمعیت انبوه به کار معین، یک خطاب کفایت می‌کند و با فرض این که خطاب اول کلی و متوجه همگان شده باشد، نیازی به خطاب دیگر که یکایک افراد را مورد خطاب قرار دهد نیست. ۲. دلالت لفظ؛ خطابه‌های شرعی، خواه از عمومات باشند؛ مانند «یا ایها الذین آمنوا» یا مطلقات؛ مانند حدیث «المؤمن لایخون»، بیان‌گر حالات و صفاتی نیستند که عارض معنایی می‌شود که لفظ برای آن وضع شده؛ مانند صفات علم، فراموشی، قدرت، ناتوانی و نظایر آنها؛ زیرا معنا ندارد که لفظ برای موضوعی وضع شود، ولی بر موضوع دیگری که برای آن وضع نشده، دلالت نماید، مگر این که قرینه‌ای آن را از مصداق ذاتی آن خارج سازد. پس واژه «مؤمن» یا «الذین آمنوا» به خصوصیتی غیر از صفت ایمان آن فرد یا افراد دلالت

نمی‌کند. بنابراین، چگونه ادعا می‌شود که خطاب به خطاب‌های متعدد، به شمار ویژگی‌های متعددی که ربطی به عنوان خطاب ندارند، گسترش می‌یابد؟ به خصوص که قول به انحلال، مستلزم مخاطب‌قراردادن فرد معدومی است که از افراد موضوع کلی می‌باشد که مخاطب‌قراردادن آن معقول نیست (ساعدی، بی‌تا، ش ۲۶، ص ۱۸۵).
با توجه به مطالب فوق، می‌توان چهار خصیصه برای خطابات قانونی برشمرد:

خطاب ناظر بر عموم

خطابات قانونی قابل انحلال به خطاب مستقل و به تعداد مکلفان؛ به نحوی که یک خطاب واحد، متوجه مکلف جداگانه باشد، نیست. بلکه خطاب واحدی است که متعلق آن کلی و موضوع آن عنوان کلی است (امام خمینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۳۱۸). در خطابات قانونی لازم نیست که همه افراد واجد شرایط عمومی خطاب باشند، بلکه اگر عده‌ای از مردم واجد شرایط خطاب باشند، برای تحقق اراده تشریحی که متعلق به عنوان عام کلی است، کفایت می‌کند و بدین ترتیب، همه مخاطبین - اعم از واجد یا فاقد شرایط - مورد تکلیف واقع می‌شوند (مقیم، بی‌تا، ش ۴۲، ص ۲۳۱).

عدم اخذ قید قدرت در تکلیف

قید قدرت، نه شرعاً و نه عقلاً در خطاب قانونی اخذ نشده است. شرعاً اخذ نشده است؛ زیرا دلیلی که موجب چنین تقییدی شود، در ادله شرعی وجود ندارد و اگر فرض کنیم که چنین مقیدی وجود می‌داشت، باید هنگام شک در قدرت، اصل برائت جاری می‌گشت و حال آن‌که اصولیون قائل به احتیاط هستند. به عبارت دیگر، از نظر مشهور که قائل به شخصی بودن خطابات هستند، تکلیف عاجز قبیح است و تکلیف در حق وی فعلی نمی‌شود. بنابراین، موضوع حکم، مکلف قادر خواهد بود و در صورت شک در قدرت، شک در اصل توجه تکلیف است که آن‌هم مجرای برائت است. در حالی که مشهور، قائل به احتیاط است. قید قدرت، عقلاً نیز لحاظ نشده است؛ زیرا برای عقل، راهی نیست تا بتواند تقیید شرعی احکام به قدرت را کشف نماید، بلکه عقل، تنها می‌گوید جاهل معذور است (امام خمینی، ۱۴۱۵ق(ب)، ج ۲، ص ۲۸).

اراده قانون گذاری در موضوع خطاب

اراده مولوی در خطاب قانونی، اراده جعل قانون است، نه اراده بعث. به عبارت دیگر، اراده تشریحی در صدور احکام شرعی، اراده قانون گذاری و جعل به نحو عموم است و صحت این نوع جعل حکم از نظر عقلایی متوقف بر رعایت شرایط جعل عمومی قانونی است. در نزد عقلا، صحت چنین جعلی متوقف بر انبعاث همه مکلفان نیست؛ یعنی اراده تشریحی، عبارت است از اراده انجام عمل توسط مکلف و انبعاث او به جانب عمل نیست؛ چراکه در این صورت، به جهت عدم امکان انفکاک اراده الهی از مراد، لازم می آید که امکان عصیان متفی باشد (امام خمینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۳۱۸). به عبارت دیگر، در احکام کلی قانونی، صحت جعل، دائرمدار مبادی و غایات در اشخاص نیست، بلکه مصحح خطابات کلی قانونی، وجود اثر در محیط آن قانون است؛ هرچند این اثر، تنها در برخی از افراد مخاطب ایجاد گردد (امام خمینی، بی تا، ص ۳۴۰). از بیان این نکته، چهار نتیجه حاصل می شود:

نتیجه اول؛ خطاب قانونی تفاوتی با قانون عرفی که جهت حفظ نظام اجتماعی جعل شده، ندارد (امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۲۲۸). پنج خصیصه عمده قوانین عرفی عبارتند از: کلی و عام بودن، الزامی بودن، متضمن حق و تکلیف داشتن، دوام و ثبات نسبی و ضمانت اجرایی. از این نظرگاه می توان گفت، امام خمینی ۱ ماهیت خطاب قانونی را مشتمل بر عناصر پنج گانه می داند. ایشان خطابی مانند «لیقوم الناس بالقسط» (حدید (۵۷): ۲۵) را خطابی قانونی و کلی تلقی می کنند که ناظر بر همه مکلفان است. یعنی همه در جامعه اسلامی مکلفاند که اقامه قسط نمایند و در این راستا نیز حقی برای آنان ثابت می شود و می توانند تا زمانی که قسط در جامعه آنان استمرار دارد، از موهبت نظام عادلانه بهره ببرند. ضمانت اجرای عدم اقامه به قسط نیز عقاب دنیوی و اخروی برای آن جامعه است.

نتیجه دوم؛ از بین رفتن اندیشه عبد و مولا نتیجه دیگری است که از قانونی بودن خطاب حاصل می آید. توضیح این که، اولاً در تفکر قانونی باید نوعی انسجام و هماهنگی میان قوانین باشد؛ در حالی که در اندیشه عبد و مولا چنین نیست. بلکه هر

امر و نهی از ناحیه مولا صادر شود، لازم الاتیان است؛ هرچند میان نهی قبلی و امر فعلی تعارض وجود داشته باشد. از همین رو است که مشهور اصولیون در مسأله صدور امر عقیب حضر، قائل به اباحه شده‌اند. ثانیاً برخلاف آنچه گفته شد که در نظام عبد و مولا، عدم اتیان، ظلم به مولا است، در اندیشه قانونی، اتیان یا عدم اتیان دائرمدار مصلحت است. اتیان تأمین‌کننده مصالح و عدم اتیان از بین‌برنده مصلحت و ظلم به خود مکلفین است، نه مولا. این نکته بسیار مهمی است که اندیشه قانونی را از اندیشه انحلالی منفک می‌کند.

نتیجه سوم؛ این دیدگاه در استنباط احکام اجتماعی و حکومتی با استنباط احکام فردی تفاوت ایجاد می‌کند. مطابق آنچه گفته شد، در استنباط احکام فردی رابطه شخص و خدا در نظام عبد - مولا مطرح است. در این صورت، اگر از طریق امارات و دلایل شرعی نتوان به حکم واقعی واجد مصلحت رسید، باید به اصول عملیه مراجعه کرد و مصلحت فائده را در حد ممکن جبران نمود. اما از نظر امام خمینی¹، در خطابات قانونی که متعلق آن موضوعات عام و کلی اجتماعی است، علاوه بر رابطه شخص با مولا، روابط میان اشخاص نیز واجد مصالح و مفسدات است و نمی‌توان با مراجعه به اصول عملیه، کسب مصلحت یا دفع مفسده نمود. بلکه در مسائل اجتماعی و حکومتی باید به عنصر «اقتضائات زمان و مکان» توجه کرد و تمسک به اصول عملیه و ظاهریه جهت معذورنمودن خود کفایت نمی‌کند. ایشان مسأله فروش سلاح به کفار را تابع مصالح روز و مقتضیات زمان و از شؤون حکومت می‌داند. بنابراین، اگر روایاتی وجود داشته باشد که قائل به جواز مطلق یا عدم جواز مطلق باشد، باید طرح شود (امام خمینی، ۱۴۱۵ق(الف)، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۲۸).

نتیجه چهارم؛ اصولیون معتقدند علم اجمالی موجب قطعیت تکلیف در حق کسی است که به آن اجمالاً علم یافته است. از این نظرگاه، علم اجمالی مانند قطع است و همه آثار آن را نیز خواهد داشت. از جمله آثار، قطع وجوب موافقت قطعیه و حرمت مخالفت قطعیه با آن است (مشکینی، ۱۳۷۴، ص ۲۲۴). اختلاف اصولیون در تنجیز علم اجمالی در موارد محصوره و غیر محصوره است. «شیخ انصاری» علم اجمالی را تنها در

مورد شبهات محصوره منجز می‌داند (انصاری، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۳)، اما «صاحب کفایه» علم اجمالی را در هر دو صورت منجز دانسته است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۷۵). شرط منجزیت علم اجمالی و لزوم احتیاط این است که طرفین علم اجمالی باید مورد ابتلای مکلف باشند؛ به دلیل این که تکالیف تحریمی؛ اگرچه ظاهراً قیدی ندارند، ولی در واقع، قیدی همراه آن‌ها وجود دارد و آن قید این است که منهی‌عنه در آن‌ها باید مورد ابتلای مکلف باشد؛ چراکه تعلق تکلیف به امر خارج از ابتلای مکلف قبیح است (انصاری، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۴۲۰). این نکته با دیدگاه انحلالی بودن خطابات متناسب است؛ زیرا در دیدگاه انحلالی، خطابات؛ چه شخصی و چه عمومی، منحل به تعداد مکلفان می‌شوند. بنابراین، هر آن چه در خطاب شخصی ملاک است، در خطاب عمومی نیز ملاک است، از جمله محل ابتلابودن همگی اطراف علم اجمالی، اما مطابق دیدگاه امام خمینی ۱، خطابات عام قانونی؛ اگرچه به عده زیادی تعلق می‌گیرند، لکن خطاب، واحد بوده و تعددی از ناحیه خطاب و موضوع، وجود ندارد، بلکه تعدد و تکرار، تنها در ناحیه متعلق است. بنابراین، خارج بودن برخی از افراد از محل ابتلا، خللی به فعلیت تکلیف کلی قانونی وارد نمی‌سازد و علم اجمالی در هر صورت منجز است (امام خمینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۳۲۱-۳۲۰).

امکان لحاظ عناوین خاص در موضوع تکالیف بر اساس خطابات قانونی

مفاد خطابات قانونی به گونه‌ای است که این امکان را فراهم می‌آورد که بتوان قیود و عناوین خاص و گوناگونی را در موضوع تکالیف اخذ نمود. در این موارد، تکلیف مقید به عنوان خاصی است که از مفاد حکم یا دیگر عوارض خطاب به دست می‌آید. مقصود از عنوان خاص، سنخ متفاوتی از تکالیف نظام‌مند در حوزه اجتماعی و عرصه حکومت‌داری و مدیریت اجتماعی است که به‌طور طبیعی در جامعه وجود دارند و به تناسب هر کدام، قشر خاصی از مکلفین مأمور به امتثال آن می‌باشند. برخی تکالیف، مقید به قید فعل سیاسی است، برخی دیگر مقید به افعال اقتصادی و برخی دیگر بر همه مکلفین و طبیعت کلی جامعه اسلامی ناظر است.

بنابراین، وقتی خطابی قانونی، به طیف خاصی از مکلفین تعلق بگیرد، دیگر مکلفین ملزم به امتثال آن نیستند.

به عنوان مثال، در حوزه اقتصادی، همان‌گونه که در بالا بدان اشاره شد، خطاب «لیقوم الناس بالقسط»، تکلیفی نظام‌مند و در حوزه اقتصاد است که امتثال آن به نحو مشاع، بر جمیع مکلفین واجب است، اما یک عمل سیاسی؛ مانند روابط خارجی با کفار در حوزه دیپلماسی، بر افرادی واجب است که در این حوزه فعالیت می‌نمایند. یا خطاب «و أعدوا لهم ما استطعتم من قوة» (انفال(۸): ۶۰) ناظر بر نهادهای نظامی و امنیتی جامعه است، نه متوجه جمیع مکلفین.

به نظر می‌آید مفهوم خطابات قانونی بر حکم‌شناسی و به تبع موضوع‌شناسی فقهی، در حوزه فقه اجتماعی و حکومتی تأثیر بسیاری خواهد گذاشت. خطابات قانونی یکی از راه‌کارهای بدیع امام خمینی¹ است که موجب حل بسیاری از معضلات در حوزه حکم‌شناسی می‌شود. این نظریه از دیدگاه پژوهش حاضر، از آن روی اهمیت دارد که امکان بسط نظریات فقهی در روند مدیریت اجتماعی را در حوزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و کلیت جامعه اسلامی فراهم می‌آورد. بنابراین، اساساً این نظریه، دارای ماهیتی اجتماعی است و بالذات در حوزه موضوعات و تکالیف اجتماعی کارکرد دارد.

نتیجه‌گیری

انحلالی بودن خطابات و منحل شدن تکلیف به تعداد مکلفین، اساساً خطاب را از عمومیت و شمول آن ساقط می‌کند. این انحلال موجب می‌گردد احکام مستقل، به صورت تکالیف مستقل بر مکلفین مستقل و منفرد بار شود. یعنی اساساً ارتباطی بین احکام لحاظ نمی‌گردد و ثانیاً روابط میان مکلفین دیده نمی‌شود، بر همین پایه، امکان تحقق افعال اجتماعی وجود نخواهد داشت. غایت دیدگاه انحلال خطاب، معذرت و تأمین از عقوبت مولاست، نه تأمین مصالح عامه.

امام خمینی¹ معتقدند، انسان؛ هم بالوجدان و هم به دلالت لفظی، علم می‌یابد که خطابات عمومی شارع هم‌چون قوانین عرفی، یک خطاب واحد است که ناظر بر همه

مكلفان می‌باشد. از این منظر، خطاب به تعداد مکلفان تحلیل نمی‌یابد. فایده نخست این دیدگاه آن است که در این خطابات اراده مولوی شارع، اراده جعل قانون است، به نحو عموم، نه بعث مکلف و صحت این نوع جعل حکم، از نظر عقلایی متوقف بر رعایت شرایط جعل عمومی قانونی می‌باشد. بدین ترتیب، هر خطاب عمومی دارای خصایص یک قانون خواهد بود. فایده دوم این که استعاره عبد - مولا که دائرمدار عدم ظلم به مولا و اتیان همه اوامر وی در جهت رابطه دو طرفه است، از بین می‌رود و به جای آن، روابط افقی میان مکلفان اهمیت می‌یابد که مبتنی بر تأمین مصالح عامه است، نه شخصی. فایده سوم تنجز تکلیف در حق همگان و عدم شرطیت قید قدرت در آن است و فایده چهارم، عدم جواز تمسک به اصول عملیه و لفظیه در مسائل اجتماعی است، بلکه آنچه در این حوزه مهم است، تأمین مصالح، بر اساس اقتضائات زمان و مکان است و این از شؤون حکومت است. بدین ترتیب، براساس یافته‌های تحقیق، به نظر می‌آید، نظریه خطابات قانونی نقطه شروعی مناسب برای سخن گفتن از پایه‌های نظری و تئوریک فقه حکومتی و اجتماعی اثرگذار در حوزه فلسفه فقه است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایة الأصول، قم: مؤسسه آل البيت ،: ۱۴۰۹ق.
۳. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ق.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۲، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۵. امام خمینی، سید روح الله، المکاسب المحرمة، ج ۱، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ،: ۱۴۱۵ق(الف).
۶. امام خمینی، سید روح الله، تنقیح الأصول، مقرر: حسین تقوی اشتهاردی، ج ۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ،: ۱۴۱۸ق.
۷. امام خمینی، سید روح الله، تهذیب الاصول، ج ۳، قم: دار الفکر، ۱۳۸۲.
۸. امام خمینی، سید روح الله، جواهر الاصول، مقرر: محمدحسن مرتضوی لنگرودی، ج ۳، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ،: ۱۳۷۶.

۹. امام خمینی، سید روح الله، کتاب البیع، مقرر: محمدحسن قدیری، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی تا.
۱۰. امام خمینی، سید روح الله، کتاب الطهارة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۲ق.
۱۱. امام خمینی، سید روح الله، مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵ق(ب).
۱۲. انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، ج ۱ و ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
۱۳. بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، ج ۱، تهران: مؤسسه عروج، ۱۴۰۱ق.
۱۴. بحرانی، یوسف بن احمد، الحدائق الناظرة فی احکام العترة الطاهرة، ج ۶، قم: دفتر انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۵ق.
۱۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد، محاسن، ج ۱، قم: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ق.
۱۶. پاکتچی، احمد، «گرایش های امامیه در سده دوم و سوم هجری»، نامه فرهنگستان، ش ۴، ۱۳۷۵.
۱۷. پاکتچی، احمد، دائرة المعارف بزرگ اسلامی: مقاله اجتهاد، ج ۶، تهران: انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳.
۱۸. پاکتچی، احمد، دائرة المعارف بزرگ اسلامی: مقاله امامیه، ج ۱۰، تهران: انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۹. درایتی، حمید و شاکری، بلال، «نظریه خطابات قانونی؛ افقی تازه در تحلیل ماهیت حکم شرعی»، فقه و اصول، ش ۲، ۱۳۹۸.
۲۰. ساعدی، جعفر، «نظریه خطاب های قانونی»، مجله فقه اهل بیت (فارسی)، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، ش ۲۶، ۱۳۸۰.
۲۱. سید مرتضی، علی بن حسین، الانتصار فی انفرادات الإمامیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۲۲. سید مرتضی، علی بن حسین، الذریعة الی اصول الشریعة، ج ۲، بی جا: بی نا، ۱۳۴۸.
۲۳. صدر، سید محمد باقر، دروس فی علم الاصول، ج ۱، قم: دارالصدر، ۱۴۳۱ق.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، عدة الاصول، ج ۱، قم: نشر ستاره، ۱۴۱۷ق.
۲۵. فخر المحققین، محمد بن حسن، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، ج ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.

۲۶. فرهادیان، عبدالرضا، «بررسی تطبیقی خطابات شرعی از دیدگاه مشهور و امام خمینی»، پژوهش‌نامه متین، ش ۷۴، ۱۳۹۶.
۲۷. گرجی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقها، تهران: مؤسسه سمت، ۱۴۲۱ق.
۲۸. مرتضوی لنگرودی، سید محمدحسن، جواهر الاصول (تقریرات اصول امام خمینی)، ج ۴، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.
۲۹. مشکینی، علی، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، قم: الهادی، ۱۳۷۴.
۳۰. مقیمی، ابوالقاسم، «نظریة الخطابات القانونية»، مجله فقه اهل البيت: (عربی)، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، ش ۴۲، ۱۴۲۷ق.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب ۷، ۱۴۲۷ق.
۳۲. میرباقری، سید محمد مهدی، درس خارج فقه حکومتی، ۱۳۹۵، قابل مشاهده در: <http://Kosari102.mihanblog.com>
۳۳. نائینی، محمدحسین، فوائد الأصول، محقق: محمدعلی کاظمی خراسانی، ج ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، ۱۴۰۴ق.